چهره‌ها

شاعر زندگی روزمره

فیلیپ آرتور لارکین

گردآوری و ترجمه: فرهاد کاوه

«فیلیپ لارکین» شاعر، داستان‌سرا و ادیب برجسته شهیر انگلیسی است که در خلال دهه ۵۰ به همراه گروهی از شاعران هموطن خود ائتلاف «جنبش» را تشکیل داد که تاثیرات فراوانی در جریان ادبی انگلستان برجای گذارد. عقاید این دسته از شاعران، اولین بار پس از انتشار گلچینی از سروده‌های آنها تحت عنوان «سطرهایی نو» توجه بسیاری را به سوی خود جلب کرد. آنها در سروده‌های خود بیش از هر موضوعی به مقوله زندگی روزمره می‌پرداختند و به دور از پیچیده‌سرایی و ایهام و استعاره، در قالبی سنتی و به زبانی ساده، شیوا و مستقیم اشعارشان را می‌سرودند و معتقد بودند سرودن نیز به مانند «فلسفه جدید» می‌بایست خود را از بند عرفان و منطق محض رها کند و زندگی را همان گونه که هست به تصویر بکشد. اصلی که در اغلب آثار «لارکین» از جمله (The less decaved) (۱۹۵۵)، «عروسی در روز» (۱۹۶۴) و «پنجره‌های مرتفع» (۱۹۷۴) دیده می‌شود.

او در یکی دیگر از آثار خود با عنوان «اساس لذت» در باب شاعری می‌نویسد: «منصفانه نیست اگر کسی بگوید که شعر و شاعری دیگر مخاطبی ندارد و پرداختن به این مقوله امری بی‌فایده است اعتقاد شخصی من چیز دیگری است. من می‌گویم شعر و شاعری مخاطبان قدیمی خود را از دست داده و مخاطبانی جدید به دست آورده است و این انتقال زاییده اختلاف عمیقی است که بین شاعران، نقادان ادبی و ادیبان دانشگاهی وجود دارد. آن دوران که شاعر پس از سرودن شعرش در روزنامه‌ها از اثر خود تعریف و تمجید می‌کرد و شاگردان دانشگاهی‌اش را به مطالعه و خواندن آنها مجبور، دیگر به سرآمده است. مخاطب امروزی اگر از اثر موزونی راضی نباشد آن را برای ناشر پس می‌فرستد و می‌گوید اثری دیگر برای من بفرست.»

«فیلیپ آرتور لارکین» در ۹ اوت ۱۹۲۲ در «کاونتری» دیده به جهان گشود. پدرش «سیدنی لارکین» نام داشت که از ثروتمندان شهر و ستایشگران «هیتلر» بود و خلق‌وخویش نیز بی‌شباهت به او نبود و شاید از همین رو است که «لارکین» خود را در دوران کودکی به «عروسک خمیری» تشبیه می‌کند. «فیلیپ لارکین» پس از گذراندن تحصیلات مقدماتی در مدرسه نجیب‌زادگان برای ادامه تحصیل راهی آکسفورد شد و آنجا بود که با «کینگزلی ایمیس» دوستی پایداری را برقرار کرد که بعدها منجر به تشکیل ائتلاف «جنبش» شد. «لارکین» در این دوره به شدت به مطالعه آثار ادبی پرداخت تا بدانجا که چشمانش ضعیف و متعاقباً از خدمت نظام معاف شد. او پس از فراغت از تحصیل شغل کتابداری را برای خود برگزید و پس از آنکه مدتی را در کتابخانه‌های دانشگاه‌های «لستر» و «بلفاست» گذراند، در سال ۱۹۵۵ به کتابخانه دانشگاه «هال» رفت و تا آخر عمر در آنجا به کتابداری مشغول شد و طی این مدت در گسترش آن تلاش بسیار کرد. «لارکین» در سال ۱۹۴۵ با انتشار مجموعه شعری به نام «کشتی شمالی» به‌عنوان یک شاعر به شهرت رسید. او در این اثر از جملاتی کوتاه و موزون بهره برده بود که تاثیرپذیری‌اش از ادیب شهیر انگلیسی «ییتس» در آنها نمایان بود، که با هزینه شخصی خود به چاپ رساند. «لارکین» سپس به انتشار دو رمان با عنوان «جیل» Jill (۱۹۴۶) و «دختری در زمستان» (۱۹۴۷) اقدام کرد که تنها آثار داستانی او به شمار می‌روند و او داستان‌نویسی را با ذکر این جملات رها کرد؛ «برای خلق سومین رمان، پنج سال تمام تلاش کردم اما به نتیجه نرسید. گمان کنم قریحه‌ای برای داستان‌سرایی در من نمانده است.»

اثر بعدی او «عروسی در روز» نام دارد که بر شهرت شاعری «لارکین» افزود. او در این اثر از لحن دو زن جملات عامیانه در ترسیم دورنمای زندگی صنعتی در انگلستان به بهترین وجهی بهره برد. او در سال ۱۹۷۴ «پنجره‌های مرتفع» را خلق کرد که شامل دو مجموعه شعر در باب گذر عمر، بیماری و مرگ است که «ابلهان پیر» و «ساختمان» نام دارند که «لارکین» در آنها به احوالات اجتماعی جامعه انگلستان پس از جنگ‌های جهانی می‌پردازد.

از ویژگی‌های جذاب آثار «لارکین» پرهیز از «گنده‌گویی» سانتیمانتالیسم و فیلسوف‌مآبی است. او به ساده‌ترین و صریح‌ترین زبان ممکن سخن می‌گوید و به همین دلیل بسیاری از منتقدان معاصر او را به بی‌احساسی و سیاه‌نمایی متهم می‌کردند.

«لارکین» در تمام طول عمرش ازدواج نکرد و از تشکیل خانواده فراری بود. او پس از مرگ مادرش در سال ۱۹۷۷ به ندرت به سرودن مشغول شد و تنها ۱۱ شعر دیگر سرود. او در اوایل سال ۱۹۸۵ به دلیل ابتلا به سرطان مری خود را به دست جراحان سپرد و در دوم دسامبر همان سال دیده از جهان فروبست. «لارکین» در روزهای آخر عمر خود بسیاری از آثار خود را سوزاند با این حال «اندرو موشن» یکی از شاگردان او در سال ۱۹۹۳ آثار باقی‌مانده او را جمع‌آوری کرد و سپس زندگینامه او را به چاپ رسانید که حاوی اطلاعاتی جدید و جالب بود. او در این کتاب اظهار داشت که «لارکین» اعتقاداتی نژادپرستانه داشته و عقاید سیاسی نادرستی را در سر می‌پرورانده است. «لارکین» سال‌ها پیش از مرگ خود طی مصاحبه‌ای در قبال چنین اتهاماتی از خود چنین به دفاع برمی‌خیزد: «بسیاری می‌گویند که من آدم منفی‌بافی هستم. گیرم که ذات من چنین باشد. اما پدیده‌ای مانند شعر سرودن هرگز نمی‌تواند منفی باشد. منفی‌ترین اشعار جهان از بهترین کارهایی که آدمیان در طول عمر خود انجام داده‌اند، بهتر و مثبت‌تر است.»

دیواری برای تقسیم جهان

دیوار برلین چگونه ساخته شد

سیروس غفاریان

در ۱۳ اوت ۱۹۶۱ (۲۲ مرداد ۱۳۴۰) در اوج جنگ سرد بین شرق و غرب زمانی که «والتر اولبریخت» (Walter Ulbricht) دبیرکل حزب کمونیست آلمان شرقی و رئیس‌جمهور آن کشور بود و در آلمان غربی «کنراد آدنائر» (Konrad Adenaver) صدراعظم بود به علت آن که مردم آلمان شرقی از طریق بخش شرقی برلین به برلین غربی فرار می‌کردند و هر روز تعداد فراریان از قلب منطقه کمونیستی آلمان شرقی به جهان آزاد بیشتر می‌شد خروشچف دبیر اول حزب کمونیست و نخست‌وزیر اتحاد جماهیر شوروی سابق به والتر اولبریخت دستور داد که در دو طرف دروازه براندنبورگ یک دیوار بلند بتونی ایجاد کند و ضمناً در اطراف دیوار سیم‌های خاردار و موانعی ایجاد کند که مردم آلمان شرقی قادر به فرار به آلمان غربی نباشند. در همان زمان که دیوار ساخته می‌شد، یکی از سربازان آلمان شرقی از بخش شرقی برلین به بخش غربی در حال فرار بود که به وسیله عکاسان خبرگزاری‌های مختلف جهان از او عکسی گرفته شد و آن عکس به عنوان یکی از عکس‌های پرجنجال سال انتخاب شد.

■ ریشه‌ها و علل فرار مردم برلین شرقی به برلین غربی

دولت‌های متفق از قبیل اتحاد شوروی، ایالات متحده آمریکا، فرانسه و انگلستان در جریان کنفرانس یالتا که به کنفرانس تقسیم جهان به ویژه آلمان مشهور شده بود، تصمیم گرفتند که پس از شکست آلمان ضمن آن که آلمان را به دو بخش شرقی و غربی تقسیم می‌نمایند، شهر برلین پایتخت رایش سوم را نیز به دو بخش تقسیم نمایند. به طوری که در بخش غربی برلین نیروهای آمریکا، انگلیس و فرانسه وجود داشته باشند و در جوار آن یعنی بخش شرقی برلین که ضمناً پایتخت آلمان شرقی می‌شد قوای مشترک کمونیست آلمان شرقی و اتحاد شوروی مستقر باشند. استقرار سربازان دولت‌های غربی در بخش غربی برلین که در واقع در قلب جهان کمونیست بود، برای اتحاد شوروی سخت گران آمد به طوری که هر روز دنیا شاهد فرار عده‌ای از مردم از آلمان شرقی به آلمان غربی بود و این امر برای خروشچف که خودرا حامی پرولتاریای جهانی می‌دانست و غرب را مظهر بورژوازی و سرمایه‌داری و تجاوز به منافع کارگران و زحمتکشان قلمداد می‌کرد غیرقابل تحمل می‌نمود. برای روشن شدن قضیه این دیوار باید به روزهای پس از پایان جنگ جهانی دوم بازگردیم. وقتی که شهر برلین پایتخت رایش سوم در دوم ماه مه ۱۹۴۵ به دست قوای مارشال ژوکف سقوط کرد، در هشتم همین ماه مارشال کایتل سرفرماندهی ارتش آلمان در حضور مارشال ژوکف و نمایندگان ژنرال آیزنهاور و مونتگمری قرارداد تسلیم بدون قید و شرط آلمان را امضا کرد و در همان روز یک سرباز ارتش سرخ پرچم سرخ‌رنگ داس و چکش را بر فراز کاخ رایشتاک و همچنین قصر صدارت عظمی که مقر سابق هیتلر بود نصب کردند، زیرا استالین قبلاً در جریان کنفرانس یالتا و حتی پوتسدام که بعد از سقوط برلین تشکیل شد، اظهار داشت که برلین باید از وجود میلیتاریست‌های پروسی نژاد و فرزندان فردریک کبیر پاک شود و برای حفظ مرزهای شوروی و حمایت از نژاد اسلاو (پان اسلاویسم) که استالین و روس‌ها خود را مدافع آن می‌دانستند، نه تنها وحدت آلمان تحقق نیابد بلکه بایستی در قراردادهای مربوط به تقسیم برلین تجدید نظر کرد و شهر برلین را فقط به آلمان شرقی واگذار کرد. روس‌ها برای رسیدن به اهداف خویش قوای زمینی خود را که مرکب از قوای زرهی و توپخانه بود از ۲۰ ژوئن ۱۹۴۸ در غرب شهر برلین غربی تقویت کرده و چند روز بعد راه‌آهن و جاده‌ای که برلین غربی را به آلمان غربی متصل می‌کرد مسدود کردند و بدین وسیله ارتباط برلین غربی را با جهان آزاد قطع کردند.

■ آغاز بحران برلین

در ساعت شش بامداد روز ۲۴ ژوئن ۱۹۴۸ ارتش سرخ (ارتش شوروی سابق) به بهانه تعمیر پل‌های رود الب، عبور و مرور بزرگراه‌ها و خطوط آهن و کانال‌های بین برلین و آلمان غربی را متوقف کرد و به بیان دیگر شهر برلین را محاصره (شهربندان) کردند. پس از محاصره شهر دولت‌های متفق غربی دالانی هوایی بین آلمان غربی و برلین غربی ایجاد کردند و از روز ۲۸ ژوئن ۱۹۴۸ روزانه یکصد و پنجاه هواپیمای غول‌پیکر ترابری حامل مواد غذایی در فرودگاه «تمپل هوف» برلین فرود می‌آمد. در آن زمان ترومن رئیس‌جمهور آمریکا گفت که محاصره روس‌ها در برلین، تلافی شکست طرفداران مسکو در یوگسلاوی و یونان است و ما به این ضدحمله روس‌ها ادامه خواهیم داد. مقاومت دولت‌های غرب و شکست محاصره برلین از راه هوایی باعث شد که ارتش سرخ در ۱۲ مه ۱۹۴۹ دست از محاصره برلین بردارد و با این حال، روس‌ها با جریانی مواجه شدند که انتظار آن را نداشتند زیرا در بخش برلین شرقی جوانان که از سختی معیشت به تنگ آمده بودند با چوب و سنگ به جنگ تانک‌های ارتش شوروی شتافتند و روس‌ها تظاهرات این جوانان را به خاک و خون کشیدند. با آن که روس‌ها از محاصره برلین دست برداشته بودند ولی آتش زیر خاکستر وجود داشت. پس از مرگ استالین وقتی که خروشچف زمامدار شد به‌رغم هشدارهای جان فاستردالس وزیر خارجه آمریکا به غرب اولتیماتوم داد که اتحاد شوروی کلیه مقررات مربوط به اداره برلین شرقی را که طبق قرارداد پوتسدام با غرب امضا کرده است لغو و قرارداد صلح جداگانه‌ای با آلمان شرقی امضا خواهد کرد و در عوض بایستی دولت‌های غرب نیز خاک برلین غربی را تخلیه نمایند. در روز اول ماه مه ۱۹۶۰ بزرگترین تظاهرات در تاریخ برلین برپا شد و هفتصد و پنجاه هزار نفر در آن شرکت کردند و یک صدا آزادی شهر برلین را خواستار شدند و به روس‌ها اخطار کردند که قوای نظامی خود را از این شهر خارج کنند. کار به جایی رسید که در سوم و چهارم ژوئن ۱۹۶۱ کندی و خروشچف رهبران آمریکا و شوروی برای تخفیف تشنجات بین شوروی و آمریکا در وین مذاکره کرده‌اند. اما قضیه کوبا و فرستادن موشک‌های شوروی به کوبا قضیه را پیچیده‌تر کرد به طوری که کندی دستور محاصره کوبا و حمله به کشتی‌های روسی که حامل موشک به کوبا بودند را صادر کرد. از مه ۱۹۶۰ تا اوایل اوت ۱۹۶۱ سیل فراریان از برلین شرقی به برلین غربی آنقدر زیاد شد که خروشچف و اولبریخت رهبران شوروی و آلمان شرقی تصمیم به ساختن دیوار بتونی گرفتند. روزی نبود که از بین فراریان از بخش شرقی به غربی عده‌ای کشته نشوند. وضع برلین به طوری بحرانی شد که در دوم نوامبر ۱۹۶۲ یعنی پنج روز پس از آن که خروشچف و کندی با تلفن قرمز که بین کرملین و کاخ سفید بود ضمن صحبت، توافق کردند که اتحاد شوروی به کوبا موشک نفرستد، بین مسکو و واشینگتن تشنجات تا حدودی تخفیف یافت و خروشچف اعلام کرد که قرارداد صلح با آلمان شرقی به وقت دیگری موکول خواهد شد و کماکان قوای شوروی در برلین شرقی و قوای کشورهای غربی می‌توانند در برلین غربی بمانند. اتخاذ سیاست درهای باز بین دو بخش برلین که به دستور اولبریخت رهبر آلمان شرقی در اول دسامبر ۱۹۶۲ اعلام شد، رابطه دو آلمان را تا حدی بهبود بخشید به طوری که خانواده‌های آلمانی که به وسیله ایجاد این دیوار مدتی بود از دیدار اقوام خود محروم شده بودند توانستند در ماه‌های ژانویه هر سال بین دو منطقه برلین تردد کرده و یکدیگر را ملاقات کنند و حتی دولت‌های غرب با خروشچف توافق کردند که مسافرت بین دو آلمان به طور عادی انجام شود مشروط به شرایطی که موجب فرار از آلمان شرقی به غربی نشود. اتخاذ تز همزیستی مسالمت‌آمیز توسط خروشچف در همه مسائل با غرب به ویژه برلین باعث شد که در اکتبر ۱۹۶۴ طی یک جلسه پرزیدیوم که مرکب از دفتر سیاسی حزب به ریاست سوسلف و لئونید برژنف بود، خروشچف را به خاطر عقب‌نشینی در برابر غرب از کلیه سمت‌ها برکنار کرده و برژنف قدرت مطلق کرملین شد. او بارها گفته بود که درباره همه چیز می‌توان با غرب صحبت کرد مگر وحدت آلمان و برداشتن دیوار برلین. مرگ برژنف در ۱۰ نوامبر ۱۹۸۲ و سپس روی کار آمدن یوری آندروپوف و کنستانتین چرنینکو و مرگ زودرس آنها همه چیز را تغییر داد به طوری که در ۱۰ مارس ۱۹۸۵ گورباچف که یک نیروی حزبی جوان و پرانرژی و با سیاست پروسترویکا و گلاسنوست بود روی کار آمد و تمام نیروهای سنت‌گرای حزبی که یادگار دوران استالین بودند برکنار کرد و خواهان آشتی با غرب شد. گورباچف در ۶ ژوئیه ۱۹۸۹ تز خانه مشترک اروپایی را مطرح ساخت و در ۹ نوامبر ۱۹۸۹ دیوار برلین را خراب کرد و دیواری که بین مردم یک ملت جدایی انداخته بود ویران کرد. بعد از این واقعه در سراسر آلمان به ویژه در برلین همه مردم در جشن و پایکوبی شرکت کردند و در ۱۲ سپتامبر ۱۹۹۰ اصل وحدت آلمان را پذیرفت و دو کشور آلمان شرقی و غربی بعد از ۴۵ سال وحدت خود را بازیافتند.

منابع:

۱- تاریخ جنگ سرد، نوشته آندره فونتن، ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی، نشر نو، تهران، ۱۳۶۴
۲- جریان‌های بزرگ تاریخ معاصر، نوشته ژاک پیرن، ترجمه رضا مشایخی، انتشارات ابن‌سینا، تهران، ۱۳۴۰
۳- گاه‌شماری اروپای شرقی، نوشته قاسم صنعوی، انتشارات وزارت خارجه، تهران، ۱۳۷۱
۴- آلمان در نیم قرن اخیر، قباد نقی‌زاد، شرکت افست، تهران ۱۳۴۴

نقش تجار در مشروطه

تئوریسین‌های انقلاب مشروطه

نسیم خلیلی

«انقلاب‌ها ساخته نمی‌شوند، بلکه فرامی‌رسند.» این تعبیری است که اریک سلیین در مقاله‌ای به نام «انقلاب در جهان واقعی» از محققی به نام وندل فیلیپس نقل می‌کند. اگر قرار باشد این نگره را بپذیریم باید سکوت پیشه کنیم و جریانات تحول‌آفرین و شالوده‌شکنی را که در یکصد سال پیش، تحت عنوان انقلاب مشروطیت، در این سرزمین رخ داده است، تنها کلافی سردرگم از آشفتگی توده‌ای انگاریم که می‌کوشند به گونه‌ای لجام‌گسیخته، پیکره‌ای به نام حاکمیت را که عمر و قدمتی چندین هزارساله دارد، به چالش با آنچه حکومت مشروطه نامیده می‌شد و زاییده دنیایی متحول و نوین بود، بطلبند؛ اما این تنها یک روی سکه است، روی دیگر سکه رد پاهای کمرنگی از تئوریسین‌های نسبتاً آگاه و مشروطه‌خواه را نشانمان می‌دهد و جست‌وجوی این رد پاها ما را به دل بازار می‌کشاند. آبراهامیان در کتاب خود، «ایران بین دو انقلاب»، به روشنی تصویری از بازار، بازاریان و اساساً طبقه بازرگان جامعه را در برابر نگاه مخاطب خود قرار می‌دهد. این تصویر که از تحولی اساسی در پیکره بازار و در آستانه قرن بیستم حکایت می‌کند، به روشنی نشان می‌دهد که چگونه این قشر درهم‌تنیده توانسته به رهبران جنبشی ملی تبدیل شود:

«بازار از حجره‌ها، کارگاه‌ها، بانک‌ها، محل کار اصناف، فروشگاه‌ها، مراکز تجاری و اماکن مذهبی تشکیل می‌شد. در این بازارها تجار کالای خود را می‌فروختند، صنعتگران به تولید اشتغال داشتند، بازرگانان مسجد می‌ساختند، مراجع مذهبی وعظ می‌کردند، دولت به ذخیره غله می‌پرداخت، صرافان وام می‌دادند و اشراف و برخی شاهان نیز بر سر وام چانه می‌زدند. به‌رغم این که بازارها و بازاریان کارکردهای اقتصادی -اجتماعی مهم و حساسی داشتند، به دلیل تفاوت‌ها و اختلاف‌های گروهی، نفوذ سیاسی چندانی نداشتند، زیرا عوامل جغرافیایی، شهرها را از یکدیگر جدا می‌کرد و رقابت‌های فرقه‌ای، سازمانی و زبانی درون شهرها نیز به چندپارگی بازار شهر می‌انجامید. بنابراین طبقه متوسط سنتی نه به صورت یک نیروی سیاسی ملی و گسترده بلکه به مثابه پدیده‌ای اجتماعی - اقتصادی بود. نفوذ و فشار غرب و واکنش شاهان قاجار - یا شاید نبود واکنش جامع و مناسب دولتی - این وضعیت را کاملاً دگرگون کرد. طبقه متوسط، که در آغاز سده نوزدهم به صورت اجتماعات همبسته کوچک بومی بود، در آغاز سده بیستم به یک نیروی همبسته ملی تبدیل شد که برای نخستین بار از شخصیت و هویت سیاسی مشترک خود، آگاهی داشت.» (ایران بین دو انقلاب یرواند آبراهامیان، نشر نی، ترجمه احمد گل‌محمدی، محمدابراهیم فتاحی، چاپ ششم، تهران، ۱۳۸۰، صص ۷۵، ۷۶ و ۷۷)

واقعیت این است که بررسی تحولات آغازین انقلاب مشروطیت ایران، نشان می‌دهد که طبقه تجار در برپایی و انگیزش مردم و پیشبرد نهضت مشروطه ایران سهم بسزایی داشتند. نفوذ و مدیریت عمال خارجی (به ویژه بلژیکی‌ها) بر تجارت و گمرک ایران باعث شده بود تجارت داخلی ضربه محکمی خورده و کارکرد و نقش خود را در معادلات تجاری از دست بدهد. سیاست بستن مالیات‌های سنگین بر کالاهای ایرانی و در عوض کاهش بار این مالیات‌ها بر کالاهای خارجی باعث گسترش و رواج کالاهای خارجی و ورشکستگی تدریجی تجار ایرانی شده بود. در نتیجه طبقه تجار ایرانی برای احقاق حقوق از دست رفته خود، در وهله اول و با به دست آوردن نقش و جایگاه محکمی در جامعه، به عنوان تئوریسین‌هایی انقلابی و یا اپوزیسیونی فعال با تعطیلی بازارها و نیرو بخشیدن به مردم آنها را برای مبارزه با جو حاکم به میدان آوردند. مطالعه‌ای عمیق‌تر در تاریخ تحولات فکری این دوره نشان می‌دهد که بیشتر روشنفکران آن روزگار نیز از دل همین طبقه تجار برخاسته بودند. از آنجا که بازرگانان، بنا به ضرورت‌های شغلی خویش مجبور به مسافرت هستند، نخستین طبقه‌ای محسوب می‌شوند که با مظاهر تمدن جدید در جهان آشنا شده و دستاوردهای آن را به سرزمین خود منتقل کردند. این نقش‌آفرینی وقتی پررنگ‌تر شد که علاءالدوله، حاکم تهران، تنی چند از بازرگانان ایرانی را به چوب و فلک بست؛ دلیل او برای این کار، گرانی قند در بازار بود که معلول مستقیم شکست روسیه از ژاپن بود. وقتی خبر به چوب و فلک بستن بازاریان و تجار محترمی که در میان مردم به خوشنامی شهره بودند، به گوش مردم رسید، تکانی عمیق آفریده شد؛ این نخستین جرقه بر انبار باروتی بود که در آستانه شعله‌ور شدن قرار داشت.

اهمیت این طبقه برجسته در جامعه آن روز ایران تا بدان حد بود که با شنیدن این خبر، توده جامعه نیز به آرامی به بدنه مبارزه پیوست. امین‌الضرب به عنوان مهم‌ترین بازرگان سده نوزدهم در ایران، رهبری این مبارزه را در میان طبقه تجار برعهده گرفت و توانست این حرکت را از حالت یک مبارزه صنفی خارج کرده و به پیشبرد اهداف نهضت مشروطه کمک رساند.

■ دو تاجر نامدار

حاج محمدحسن امین‌الضرب را می‌توان برجسته‌ترین بازرگان قرن نوزدهم میلادی در ایران و اولین سرمایه‌گذار صنعتی ایران به شمار آورد. زندگی او مقارن با سلطنت سه شاه قاجار یعنی محمدشاه، ناصرالدین‌شاه و مظفرالدین‌شاه بود. از سوی دیگر حاج امین‌الضرب از نخستین صنعتگران بخش خصوصی بود که کارخانه نساجی را با مشارکت سرمایه‌گذاران خارجی به رشت آورد. امین‌الضرب را همچنین اولین کسی می‌دانند که مجوز تاسیس یک کارخانه برق در کشور را به دست آورد. از سوی دیگر او با سرمایه‌گذاری مادی و معنوی در جریان نهضت مشروطیت به پدر طیف تجار مشروطه‌خواه تبدیل شد. او با الهام از این اندیشه‌های نوخواهانه، کوشید با کمک مالی در تاسیس چند مدرسه و یک کتابخانه عمومی در پایتخت نقش‌آفرین باشد و به این ترتیب نام خود را در تومار نوگرایان ایرانی ثبت کند.

موضوع تجارت ایرانی و نقش‌آفرینی تجار در این نهضت تاریخی در دیگر کاوش‌های پراکنده محقق امروزی به خوبی خود را می‌نمایاند؛ از جمله باید به تاسیس شرکتی به نام اسلامیه در اصفهان اشاره کنیم که بیشتر رهبران انقلابی مبارزه، پیش از مشروطه و در آستانه مبارزات در آن عضویت داشتند. این شرکت به ابتکار جمعی از ایران‌دوستان آزاداندیش و برای ترویج فرهنگ مصرف محصولات وطنی راه‌اندازی شده بود. واعظ مبارز و مشهور سیدجمال‌الدین که پدر جمال‌زاده معروف است، دو رساله ارزشمند از خود به یادگار نهاده است به نام‌های لباس التقوی و رویای صادقه که رساله اول در واقع در ادامه سیاست‌های شرکت اسلامیه، یعنی ترویج استفاده از کالاهای وطنی نگاشته شده است.

از سوی دیگر بسیاری از مبارزان نخستین مشروطه که مردم را به صحنه کشاندند و به آنان تئوری مبارزه و آرمانخواهی را آموختند، همین بازرگانان بودند؛ از جمله معروف‌ترین این روشنفکران که بند و بستی محکم با طبقه تجار ایرانی داشت، طالبوف تبریزی بود. طالبوف تبریزی، نویسنده و مترجم، در تبریز به دنیا آمد. شانزده یا هفده ساله بود که تبریز را ترک کرد و به تفلیس رفت و به کسب و کار و تحصیل پرداخت. در اواسط پادشاهی ناصرالدین شاه، طالبوف نیز که با فراگیری زبان روسی اطلاعاتی از دنیای متحول به دست آورده بود، از راه نوشتن به بیداری مردم و انتقاد از استبداد پرداخت و به پشتوانه همین پیشینه و برجستگی بود که بعد از صدور فرمان مشروطیت، از طرف مردم آذربایجان به نمایندگی مجلس انتخاب شد. اما به دلیل نامعلومی از قبول وکالت سر باز زد. مورخان او را مسلمان معتقدی جلوه می‌دهند که با این همه هرگز پایبند اوهام و خرافات نشد و در واقع خود را از خرافاتی که به نام دین دامان می‌گسترد، دور و مبرا نگه داشت؛ در مجموع او را مردی وطن‌پرست و میهن‌دوست می‌دانند. وطن‌پرستی که با نگاشتن مقالات و کتاب‌هایی ارزنده و بیدارگر، رگ خواب جامعه‌ای غفلت‌زده را به دست گرفت.

وی در اواخر عمر برای درمان چشمش به برلین رفت و پس از بازگشت درگذشت. از جمله آثاری که از طالبوف، این تاجر غمگین ایرانی که در غربتی به نام قفقاز می‌زیست، باقی مانده است، می‌توان به این موارد اشاره کرد: «سفینه طالبی» یا «کتاب احمد»، «مسالک‌المحسنین»، «مسائل‌الحیات»، «پندنامه ماکروس قیصر روم» (ترجمه)، «رساله فیزیک»، «نخبه سپهری» که خلاصه‌ای از «ناسخ‌التواریخ» است در احوال رسول اکرم (ص)، «ایضاحات در خصوص آزادی»، «سیاست طالبی»، (ترجمه) و بالاخره رساله «هیات جدید».

رویداد

کتک به جرم استیضاح

محمد سرابی

مرداد ۱۳۰۳ مهم‌ترین موضوع سیاسی در ایران هنوز هم قتل ماژور ایمری بود. نایب کنسول آمریکا بیست و هفتم تیرماه در حین عکاسی در مقابل یک سقاخانه به دست مردم خشمگین مجروح و سپس کشته شد. به همین دلیل بحث بین دولت‌های ایران و آمریکا و انعکاس اجتماعی آن در مردادماه نیز ادامه یافته بود. ولی در مجلس شورای ملی جناح اقلیت در فکر دیگری بود. آنها خیال داشتند رضاخان رئیس‌الوزرا را استیضاح کنند. هفتم مردادماه مدرس متن آن را در مجلس قرائت کرد که براساس آن رئیس‌الوزرا به دلیل

۱- سوءسیاست داخله و خارجه ۲- اقدام بر ضدقانون اساسی حکومت مشروطه و ۳- تحویل ندادن اموال مقصرین به خزانه دولت باید استیضاح شود. امضاکنندگان شش نفر بودند. زعیم، کازرونی، اخگر، عراقی، ملک‌الشعرا و مدرس. روز استیضاح ۱۷ مرداد تعیین شد. درست روز بعد از طرح در مجلس، مطبوعات طرفدار رضاخان استیضاح را افتضاح نامیدند.

با وجود اینکه حکومت نظامی برقرار بود و امکان سرکوب تظاهرات وجود داشت حامیان سردارسپه ترتیب تظاهراتی را دادند که در روز استیضاح در مقابل مسجد انجام شد (کاتوزیان - دولت و جامعه در ایران). ولی روز ۱۷ مرداد اشکال دیگری برای اجرای استیضاح پیش آمد. شب پیش (یا به قولی صبح همان روز) عده‌ای از طرفداران رضاشاه چند تن از نمایندگان اقلیت از جمله مدرس و عراقی را کتک مفصلی می‌زنند. (عاقلی در روزشمار تاریخ مشروطه کازرونی را هم جزء مصدومان

می‌شمارد و کیهانی‌زاده در تاریخ امروز ایرانیان ملک‌الشعراء و حائری‌زاده خراسانی را به این فهرست اضافه می‌کند.) روز ۱۷ مرداد ۱۳۰۳ جلسه مجلس شورای ملی برگزار شد که رضاخان با ظاهری آماده جنگ در آن حضور داشت. از میان طرح‌کنندگان استیضاح تنها ملک‌الشعراء به مجلس آمده بود که او نیز در صحبت‌های کوتاهی وقایع را شرح داده و در پایان اعلام کرد که او و همفکرانش «تامین» ندارند. تدین که ریاست مجلس را برعهده داشت فوراً استیضاح را مسکوت اعلام کرد ولی با وجود آن رضاخان از مجلس تقاضای رای اعتماد کرد و مجلس هم اطاعت امر کرده و به او رای اعتماد داد. در همان جلسه وزرا به اشاره رضاخان و برای تغییر کابینه به طور دسته‌جمعی استعفا دادند. به نظر نمی‌آید نمایندگان اقلیت آنچنان مضروب شده بودند که نمی‌توانستند به مجلس بیایند ولی ظاهراً ابزار ارعاب موفق بود و این استیضاح در میان بحران ناشی از قتل ایمری و جریان تغییر وزرای کابینه که بعداً اتفاق افتاد گم شد حتی اگر استیضاح اجرا نیز می‌شد با توجه به همراهی اکثریت مجلس و سردارسپه برکناری او بسیار بعید بود.

تقویم مشروطه

به سفیر ملاقات ندادند

اول مرداد ۱۲۸۵

ابوذر معتمدی: صبح امروز تهران باز هم تعطیل است. مردم دسته دسته به سمت سفارتخانه در حرکت بودند، تهران به روز تعطیل می‌ماند، از خبرهایی که می‌رسد مشخص است با متحصنین خوب رفتار می‌شود و حتی در بعضی اوقات از کمک هم دریغ نمی‌کنند.

■ اول مرداد ۱۲۸۵

قم و سفارت انگلیس به واسطه حضور علما و تحصن مردم به دو نقطه اثرگذار تبدیل شده‌اند. روز پیش سفیر پیغام به وزیر امور خارجه مشیرالدوله داده بود که بنا به شرایط پیش آمده و اعلام مسائلی از لندن باید خدمت شاه برسد و مسائل را عنوان کند، مشیرالدوله او را به امروز حواله داده بود. امروز حدود ساعت ۱۰ صبح در زمان مقرر شده سفیر به کاخ مظفرالدین‌شاه در نیاوران رفت. اتابک ابتدا او را ملاقات کرده و عنوان کرد شاه مریض است و امکان برگزاری دیدار نیست. سفیر ناراحت شد و عنوان کرد پس چرا دیروز سفیر ایتالیا توانسته با شاه یک ساعت ملاقات کند و من امروز نمی‌توانم؟ اتابک رو ترش می‌کند و با درشتی می‌گوید همان که گفتم. سفیر هم عنوان می‌کند بنا به قول قبلی من ربع ساعتی می‌ایستم و اگر نشد می‌روم. از لندن برایش پیغام فرستاده بودند تا با شاه دیدار کرده و عنوان کند تا دولت موجبات خروج اتباع ایران را از سفارت فراهم کند و به شکایتشان رسیدگی نماید. اما اتابک نگذاشت سفیر خدمت شاه قدرشوکت برسد. سفیر زمانی که به باغ سفارت بازگشت با متحصنین نرم‌تر شده بود و خوش‌رفتاری کرد. اما از دربار هم خبرهایی در شهر پیچید که گویی شاه نیز از اوضاع بویی برده است و کمی به امیربهادر کم‌لطف شده و به اندرون خدمت خانم‌ها رسیده، ایشان هم تا آنجا که می‌توانستند برای شاه وضعیت را توصیف کرده‌اند. نزدیک غروب خبر دیگری هم رسید که وزیر عدلیه نظام‌الملک از طرف شاه معزول گشته و شعاع‌السلطنه مسئولیت پذیرفته و به جهان‌مداری ملقب شده است. از قم هم خبرهایی مانند روزهای گذشته می‌رسد که بساط روضه به راه است و یک روز در میان آقاسیدجمال و آقاشیخ‌محمد منبر می‌روند و به شعله‌ور نگاه داشتن آزادیخواهی کمک می‌کنند.